[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

مقالهٔ علمی ـ پژوهشی

پیمان انسان و شیطان
در *فاوست* گوته و داستان «ضحاک» از *شاهنامهٔ* فردوسی

سمیرا بامشکی*
شمسی پارسا**

چکیده

ابرپیرنگ به آن‌دسته از پیرنگ‌هایی گفته می‌شود که در میان اقوام و فرهنگ‌های گوناگون بسیار تکرار می‌شوند. هدف این نوشتار، کشف ساختار ابرپیرنگ جهانی «پیمان انسان با شیطان» در دو روایت «ضحاک» در *شاهنامهٔ* فردوسی و *فاوست* به روایت گوته است. ابرپیرنگ پیمان انسان با شیطان در روایات گوناگون در میان اقوام و ملل جهان تکرار شده و در زمان‌ها و مکان‌های مختلف به حیات خود ادامه داده است. در پژوهش حاضر، کوشش شده است با روش توصیفی-تحلیلی به دو پرسش پاسخ داده شود: نخست، ساختار و الگوی تکرارشوندهٔ حاکم بر این ابرپیرنگ چیست؛ دیگر اینکه، تفاوت‌ها و شباهت‌های روایت فردوسی و گوته در این ابرپیرنگ در بخش‌های متنوع، همچون چرایی پیمان با شیطان، انگیزه‌های پیمان، کنش‌های قهرمانان، چگونگی ظهور شیطان بر قهرمانان، و فرجام آنها چگونه است. نتایج نشان می‌دهد که ساختار این ابرپیرنگ الگویی تکرارشونده به‌این‌قرار دارد: پیمان‌بستن شیطان با افرادی با ویژگی‌های برتر، فروختن روح به شیطان، انجام‌دادن یک گونه از خویش‌کاری‌های مشابه پس از پیمان با شیطان، و فرجامی از نوع سقوط کامل یا بازگشت به رستگاری پس از تحمل پیامدهای دردناک رفتارهای نادرست. تفاوت‌های این دو روایت از یک داستان واحد، شامل انگیزه‌های پیمان‌بستن است که در *فاوست* بهره‌مندی تمام‌عیار از خوشی‌های مادی و دنیایی، و در داستان «ضحاک» قدرت‌طلبی است. تفاوت دیگر در کنش‌های قهرمانان پس از پیمان‌بستن است که در *فاوست* با شهادت دروغ و قبول مال دزدی همراه است، اما در داستان «ضحاک» با قتل و رابطهٔ نامشروع سروکار دارد که در هردو روایت مشترک است. چگونگی ظهور شیطان بر این‌دو نیز متفاوت است. در *فاوست* شیطان به‌شکل سگ، اسب آبی، و سالک دانشجو ظهور می‌کند و در داستان «ضحاک» به‌شکل مردی نیک‌خواه، خوالی‌گر (آشپز) و پزشک ظاهر می‌شود. فرجام پیمان در *فاوست* پس از تحمل سختی‌های بسیار به رستگاری ختم می‌شود و در ضحاک به بندی‌شدن او در بن غاری می‌انجامد. برمبنای این پژوهش، می‌توان دربارهٔ احتمال تأثیرپذیری گوته از فردوسی تأمل کرد.

کلیدواژه‌ها: ابرپیرنگ، پیمان با شیطان، *فاوست* گوته، ضحاک، *شاهنامهٔ* فردوسی.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسندهٔ مسئول) bameshki@um.ac.ir
** استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد سمنان sh.parsa@semnaniau.ac.ir

CC BY NC

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۸
دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، سال ۲۹، شمارهٔ۹۱، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، صص ۷-۳۵

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]

[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی سال ۲۹، شمارهٔ ۹۱، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، صص ۷-۳۵

Man's Deal with the Devil in Goethe's "Faust" and Ferdowsi's "Zahhak"

Samira Bameshki*
Shamsi Parsa**

Abstract

Masterplot is a group of plots that are widely repeated among different ethnic groups and cultures. The purpose of this paper is to discover the structure of universal masterplot of "deal with the Devil" in two narratives of "Zahhak" in Ferdowsi's *Shahnameh* and *Dr. Faust* by Goethe. In the present study, we have tried to answer two questions by descriptive-analytical method: First, what is the repetitive structure that governs this masterplot; second, what are the similarities and differences between the narratives of Ferdowsi and Goethe in this masterplot in different sections such as the reasons for dealing with the Devil, the motives of the deal, the actions of the heroes, how the Devil appeared to the heroes and their fate. The results show that the structure of this masterplot has a repetitive pattern in this form: Devil's deal with individuals having superior characteristics, selling one's soul to the Devil, performing similar kinds of functions after dealing with the Devil, and a complete downfall or return to salvation after suffering the painful consequences of wrongdoing. The differences between these two narratives from a single story include the motives of making a deal, which in Faust is the full enjoyment of material and worldly pleasures, and in Zahhak's story is power-seeking (domineering). Another difference is in the actions of the heroes after the deal which in Faust involves false testimony and acceptance of stolen property, but in Zahhak it includes murder and illegitimate sex, which are common in both narratives. How the devil appears to these two is also different. In Faust, the devil appears in the form of a dog, a hippopotamus, and a scholar seeker, and in Zahhak, he appears in the form of a well-wishing man, a cook, and a physician. The end of the deal in Faust, after enduring many difficulties, is salvation and in Zahhak leads to his imprisonment at the bottom of a cave. Based on this research, one can speculate the possibility that Goethe was influenced by Ferdowsi.

Keywords: masterplot, deal with the Devil, Faust, Goethe, Zahhak, Shahnameh, Ferdowsi.

* Assistant Professor in Persian Language and Literature at Ferdowsi University, (Corresponding Author) *bameshki@um.ac.ir*

** Assistant Professor in Persian Language and Literature at Islamic Azad University, Semnan branch, *sh.parsa@semnaniau.ac.ir*

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

۱. مقدمه

اصطلاح ابرپیرنگ به‌معنای «قصه‌های بنیادی تکرارشونده‌ای [است] که به افراد یا فرهنگ خاصی مربوط‌اند و نقش مهمی در مسائل مربوط به هویت، ارزش‌ها و درک زندگی ایفا می‌کنند. ... ابرپیرنگ‌ها ذاتاً در نسخه‌های روایی گوناگون تکرار می‌شوند» (ابوت، ۱۳۹۷: ۳۹۷). یکی از ابرپیرنگ‌های تکرارشوندهٔ جهانی ابرپیرنگ پیمان انسان و شیطان است که در داستان‌های بسیاری از ادیان، اقوام و ملل گوناگون جهان مشترک است. ضرورت و اهمیت این بحث در این است که این ابرپیرنگ در فرهنگ‌های گوناگون هم عمر طولانی و هم جذابیت بسیار دارد و به‌دلیل درون‌مایه‌ای که دارد، سال‌های طولانی در میان فرهنگ‌ها به حیات خود ادامه داده است. قصهٔ ارتباط میان انسان و شیطان از نوع فریب، پیمان، معامله و وسوسه و... از آغاز خلقت آدم (ع) همراه انسان‌ها بوده است و نمونهٔ نخستین آن در داستان آفرینش دیده می‌شود و پس‌ازآن، بارها و بارها، در میان انسان‌ها در اعصار و ملل گوناگون تکرار شده است. چند نمونه از داستان‌هایی که مبتنی بر این پیرنگ هستند عبارت‌اند از: داستان «برصیصای عابد»، «بلعم باعورا»، «شیخ صنعان»، «دکتر جیکل و مستر هاید»[1] (۱۸۸۶)، «وکیل‌مدافع شیطان»[2] (۱۹۹۷)، *ملکوتِ* (۱۳۵۳) بهرام صادقی، و داستان «جمشید». در *شاهنامه*، از آمدن اهریمن و نقش او در گمراهی جمشید سخنی گفته نشده است، اما بلعمی می‌نویسد:

> و هفتصدسال بگذشت، و چهارصد نیز گویند، و اندرین روزگار روزی دردسرش نخواست و دشمنی برو بیرون نیامد و رنجی و غمی ندید. پس، روزی تنها [اندر خانه] نشسته بود و تفکر همی‌کرد، **ابلیس** به روزن فروشد و پیش او بیستاد، **جمشید** بترسید، او را گفت تو کیستی؟ گفت [من یکی‌ام از فرشتگان آسمان، آمدم تا تو را نصیحت کنم. جم گفت گو تا چه نصیحت داری؟ (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۳۱).

این ابرپیرنگ فراگیر و همگانی است و در بسیاری از افسانه‌ها و داستان‌های ملل مختلف مشاهده می‌شود و سرمایهٔ عاطفی سرشاری دارد که برای ساختن روایت‌هایی بنیادین و غنی می‌توان از آن بهره برد. در این جستار، مسئلهٔ چرایی و چگونگی ابرپیرنگ پیمان انسان با شیطان پی‌گیری شده است که در داستان «ضحاک» و *فاوست* نمونه‌ای از آن ظهور یافته است. دلیل انتخاب این

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

دو روایت از داستانی واحد این است که ابرپیرنگ پیمان‌بستن شیطان و انسان با یکدیگر به‌خوبی در داستان *فاوست* اثر گوته و داستان «ضحاک» به روایت فردوسی ترسیم شده است.

۱. ۱. بیان مسئله

در دو روایت پیش‌گفته، قهرمانان با شیطان پیمان می‌بندند، تاجایی‌که فاوست با خون خود قرارداد دوسویه را امضا می‌کند و ضحاک با سوگند خود این پیمان را محکم می‌کند. پرسش‌های پژوهش حاضر ازاین‌قرار است: الگوی تکرارشوندهٔ ساختار ابرپیرنگ «پیمان انسان با شیطان» چیست؟ تفاوت‌ها و شباهت‌های فاوست و ضحاک درزمینهٔ ابرپیرنگ مورد نظر چیست؟ فردوسی و گوته چگونه این ابرپیرنگ را پرورده‌اند؟ برای واکاوی تفاوت‌ها و شباهت‌ها به این پرسش‌ها می‌پردازیم: چرا پیمان میان این‌دو برقرار می‌شود؟ انگیزه‌های پیمان‌بستن چیست؟ قهرمانان در این پیمان چه کنش‌هایی انجام می‌دهند؟ ظهور شیطان بر فاوست و ضحاک چگونه است؟ فرجام پیمان چیست؟

۱. ۲. پیشینهٔ پژوهش

آنچه پیشینهٔ موضوعی پژوهش حاضر خوانده می‌شود، پژوهش‌هایی دربارهٔ فریب‌خوردن انسان از شیطان است که البته ارتباطی با موضوع این پژوهش ندارند. دربارهٔ شاهکار گوته، *فاوست*، تابه‌حال پژوهش‌های گوناگونی صورت گرفته است که از آن میان می‌توان به مقالهٔ «از کعبه تا روم» (تقوی، ۱۳۸۹) اشاره کرد که به بررسی تطبیقی داستان «شیخ صنعان» و *فاوست* پرداخته است. داستان «شیخ صنعان» برمبنای پیرنگ گمراهی انسان به‌وسیلهٔ شیطان شکل گرفته است، اما *فاوست*، اثر گوته، برمبنای پیرنگ پیمان انسان با شیطان رقم خورده است. در مقالهٔ دیگری با عنوان «نگاهی به داستان ضحاک ماردوش در *شاهنامهٔ* فردوسی» (۱۳۸۵) به شباهت‌های داستان «ضحاک» با *فاوست*، *مکبث* و *هاملت* پرداخته شده است. بخش دیگر این مقاله، که نگاهی به معنای داستان ضحاک است، به روش تطبیقی، دو محور را در داستان بازمی‌یابد: نخست، تناوب تیرگی و روشنایی و دو دیگر، پادافره گناه‌کاران. بررسی چهرهٔ دیگر ضحاک در *شاهنامه* نیز، که به‌صورت پادشاهی بزرگ و باشوکت نمود یافته است، آخرین اشارهٔ مقالهٔ حاضر درباب داستان «ضحاک» است (طاووسی و طبسی، ۱۳۸۵: ۱۶۷).

دربارهٔ داستان «ضحاک» و پایان کار او و روایات گوناگون آن نیز پژوهش‌های درخوری صورت گرفته است؛ برای مثال، می‌توان به مقالهٔ سجاد آیدنلو (۱۳۸۸) با عنوان «نکته‌هایی از

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

روایات پایان کار ضحاک» اشاره کرد که در سه بخش به بررسی روایات زنده‌ماندن یا کشته‌شدن ضحاک پرداخته است. به‌طورکلی، دربارهٔ مقایسهٔ تطبیقی داستان *فاوست* و «ضحاک» با توجه به ابرپیرنگ مشترک پیمان انسان با شیطان پژوهش مستقلی صورت نگرفته است.

۱. ۳. روش پژوهش و تعریف اصطلاحات

در این پژوهش، با روش توصیفی‌ـتحلیلی، کشف ساختار یک ابرپیرنگ جهانی[۳] پی گرفته شده است. منظور از ابرپیرنگ، پیرنگی است که در طول اعصار و قرون در میان اقوام و فرهنگ‌های گوناگون بسیار تکرار می‌شود؛ ازاین‌رو، به آن ابرپیرنگ گفته می‌شود. سنخ‌شناسی پیرنگ[۴] در روایت‌پژوهی سابقهٔ دیرینه‌ای دارد و به‌معنای «تعیین نظام‌مند انواع[۵] پیرنگ برطبق شباهت‌های ساختاری یا دیگر شباهت‌ها» است (پرینس، ۲۰۰۳: ۷۳). «برخی قصه‌ها را به‌شیوه‌های مختلف بارها و بارها تعریف می‌کنیم، قصه‌هایی که به ترس‌ها، آرزوها و ارزش‌هایمان، دغدغه‌ها و تمایلات ما مرتبط‌اند» (ابوت، ۱۳۹۷: ۹۶ و ۹۷). ابوت (۱۳۹۷) خود اشاره می‌کند که برای مفهومی که در اصطلاح ابرپیرنگ موردنظر اوست، اصطلاحات دیگری پیشنهاد شده است: «روایت فرهنگی»، «استخوان‌بندی قصه»،[۶] «قصهٔ معتبر»[۷] و حتی همان اصطلاح قدیمی «کهن‌الگو».[۸] ازنظر ابوت، اصطلاح ابرپیرنگ بر اصطلاحات دیگر به‌دلایلی که ذکر می‌کند مرجح است (ر.ک: ابوت، ۱۳۹۷: ۹۷، ۹۸، ۱۰۷، ۱۰۸) و ازنظر مؤلفان این جستار نیز دیدگاه ابوت پذیرفتنی است.

ابرپیرنگ «پیمان انسان با شیطان» یکی از این ابرپیرنگ‌هاست، ابرپیرنگ پرتکراری که نسخه‌های گوناگونی دارد و در این جستار به دو روایت از آن پرداخته شده است. ابوت برخی از ابرپیرنگ‌های همگانی و فراگیر را، مانند سفر اکتشافی، داستان انتقام، و افسانه‌های ادواری مرگ و تولد دوباره، نام برده است.

در این جستار، پیرنگ «پیمان انسان با شیطان» یک ابرپیرنگ از نوع جهانی آن در نظر گرفته شده است؛ زیرا در عمق تفکر انسان ریشه دارد، در تاروپود همهٔ فرهنگ‌ها و باورهای بشری و نیز در زبان تنیده شده است و بشر نمی‌تواند خود را از تأثیر این ابرپیرنگ که از بدو تولد در معرض آن قرار می‌گیرد رها کند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

> این ابرپیرنگ‌ها نشان‌دهندهٔ تمایل ما به باورداشتن چیزی است که به‌منزلهٔ گزارشی معتبر ارائه می‌شود یا با ساختار اسطوره‌شناختی جامعه سازگار است و ما از آن آرامش می‌گیریم و چون‌وچرا دربارهٔ آن برای ما ناخوشایند است (کرمود، ۱۹۷۹: ۱۱۳).

ابرپیرنگ تأثیر عمیقی بر روح و روان انسان‌ها دارد و رهاشدن از قید تأثیر آن به‌سختی ممکن است. ازنظر جی. هیلیس میلر، دلیل تکرار برخی از داستان‌ها تأیید و تقویت پیش‌فرض‌های بنیادین فرهنگی انسان‌هاست: «ما به تعداد زیادی از داستان‌های مشابه نیاز داریم. این داستان‌ها یکی از قدرتمندترین یا اصلاً قدرتمندترین راه برای تأیید ایدئولوژی بنیادین فرهنگ ما هستند» (میلر، نقل از هاچن، ۱۳۹۶: ۲۵۳).

> ظاهراً، ما تفکرمان نسبت به زندگی و به‌ویژه زندگی خودمان را با چند ابرپیرنگ تطبیق می‌دهیم که شاید حتی آگاهی کاملی به آنها نداشته باشیم. هرچقدر هویت و ارزش‌های ما مطابقت بیشتری با یک ابرپیرنگ خاص داشته باشد، آن ابرپیرنگ تأثیر بلاغی بیشتری بر ما خواهد داشت. ما معمولاً روایت‌هایی را که براساس این ابرپیرنگ‌ها برساخته شده باشند معتبرتر و باورپذیرتر می‌دانیم (ابوت، ۱۳۹۷: ۹۷).

برای مثال، ابرپیرنگ‌هایی که موضوعات اخلاقی یا دینی دارند در یک جامعهٔ اخلاق‌محور و دین‌مدار پذیرش بیشتری خواهند داشت. «اگر از نظرگاه روایی به این موضوع بنگریم، فرهنگ هر ملت آرایشی پیچیده از ابرپیرنگ‌های متعدد و اغلب معارض است» (ابوت، ۱۳۹۷: ۹۹).

پیرنگ این‌دو روایت مبتنی بر ابرپیرنگی جهانی است که نشان می‌دهد انسان‌ها در جوامع مختلف غربی و شرقی به ابرپیرنگ/ ابراسطورهٔ «شیطان دشمن نخستین انسان» است باور دارند و هویت نیک یا بد خود را در گرو پیروی از شیطان و وسوسه‌های او یا در دوری و اجتناب از او می‌دانند. فاوست در روایت گوته با پیمان‌بستن با شیطان زمینهٔ نابودی خود را فراهم می‌کند. ضحاک نیز با این پیمان آمادهٔ زیان‌کاری می‌شود. معنایی که این شخصیت‌های اصلی برای مخاطبان برمی‌سازند این است که یک ساحت شکل‌گیری هویت فرد در چگونگی رابطه‌اش با شیطان معنا می‌شود؛ ازاین‌رو، این پیرنگ جهانی است؛ زیرا در تفکر دینی انسان‌ها ریشه دارد و ازسوی‌دیگر، تفکرات دینی با تفکرات اسطوره‌ای ما پیوند بنیادین دارند. این ابرپیرنگ در ارزش‌ها و هنجارهای مشترک انسانی نیز ریشه دارد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

برخی از داستان‌ها پیرنگ مبتنی بر رابطهٔ میان انسان و شیطان را بازنمایی می‌کنند که نظریه‌پردازانی مانند ماری لور رایان این نوع روایت را «الگوی شناختی جهان‌شمول و بی‌زمانی می‌دانند که به‌واسطهٔ آنها ما به وجودِ زمانمند و کنش انسانی معنا می‌دهیم» (رایان، ۲۰۰۱: ۲۴۳-۲۴۲). هر فرهنگ بومی ابرپیرنگ‌هایی خاص خود دارد که برخی از این ابرپیرنگ‌ها نسخه‌هایی جهانی دارند (ابوت، ۱۳۹۷). قصهٔ پیمان‌بستن انسان و شیطان نشان‌دهندهٔ ارزش‌های پسندیده و باورهای فرهنگ ایران و آلمان و بلکه جهان است. هاچن (۱۳۹۶) به‌درستی دربارهٔ تکثیر و تکرار داستان‌ها به این نکته اشاره می‌کند که داستان‌گویی هنر تکرار داستان‌هاست و البته دراین‌میان داستان‌هایی به حیات خود ادامه می‌دهند که بهتر از بقیه با محیط خود تطابق یابند. یکی از این داستان‌های پرتکرار، تکثیر ابرپیرنگ یادشده است که با باورها، ایدئولوژی‌ها و ادیان بسیاری از فرهنگ‌ها تطبیق دارد و ازاین‌رو با قدمتی بسیار کهن زنده مانده است و این خود بهترین دلیل برای جهانی‌دانستن این پیرنگ است. این ابرپیرنگ مخصوص یک فرهنگ نیست، بلکه متعلق به همهٔ مردم جهان با فرهنگ‌های گوناگون است و تأثیر آن بر فرهنگ ما همان‌قدر است که بر فرهنگ آلمان و اروپا. هردو روایت مورد بررسی در این جستار ابرپیرنگی واحد را روایت‌پردازی می‌کنند که در آن صاحب قدرتی (دکتر فاوست دانشمند یا ضحاک پادشاه) خواهان قدرت (علمی یا حکومتی) بیشتر است و با معامله با شیطان به آنچه می‌خواهد دست می‌یابد.

به‌علاوه، با توجه به این ابرپیرنگ، می‌توان دربارهٔ تأثیر احتمالی *شاهنامه* بر گوته نیز تأمل کرد. دربارهٔ تأثیرگرفتن اروپاییان از داستان‌های *شاهنامه*، صدسال پیش، یک پژوهندهٔ آلمانی به نام پیریچک در مقاله‌ای با عنوان «هاملت در ایران» داستان سیاوش را با هاملت اثر شکسپیر مقایسه کرد و گفت که شاعر انگلیسی در اثر خود از *شاهنامه* تأثیر پذیرفته است (نقل از خالقی‌مطلق، ۱۳۸۹: ۷۱۱).

۲. خلاصهٔ داستان

این فاوست است که به مفیستوفلس یا همان شیطان پیشنهاد پیمان‌بستن می‌دهد و البته او نیز در جواب می‌گوید: «امثال ما پای قولی که به تو می‌دهند، بی‌کم‌وکاست، می‌ایستند و بهرهٔ تو از پیمان ما کامل خواهد بود. اما زنهار که کوچکش ندانی این‌پیمان

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

را. توضیح بیشتر بماند برای دیدار بعد. حال، خواهش می‌کنم، بلکه تمنا دارم، برای امروز مرخصم کن» (گوته، ۱۳۹۵: ۶۱).

شیطان شروط پیمان با خودش را کامل و روشن به فاوست اظهار می‌کند. پس از اینکه شیطان توصیه می‌کند که فاوست از غم و غصه دست بردارد و به او می‌گوید که حاضر است دستیارش باشد و در خدمتش، فاوست می‌پرسد در مقابل از او چه می‌خواهد. شیطان می‌گوید: «من در این‌جهان کمر به خدمت تو می‌بندم و در انجام هر امر و اشاره‌ات از پا نمی‌نشینم. به‌جایش، اگر در آن‌جهان به هم رسیدیم، تو هم با من به‌همین‌شیوه باش». پاسخ فاوست این است که غم آن‌جهان را ندارد (گوته، ۱۳۹۵: ۶۷). در داستان «ضحاک» شیطان خواهان محکم‌شدن پیمان است و ضحاک نیز می‌پذیرد. ابلیس، پیش از مطرح‌کردن راز، از ضحاک می‌خواهد تا سوگند بخورد. ابلیس پس از سوگنددادن ضحاک به او می‌گوید چرا جز تو کس دیگری باید شاه باشد و پیشنهاد ازمیان‌برداشتن پدر را به ضحاک می‌دهد:

بدو گفت پیمانت خواهم نخست — پس آنگه سخن برگشایم درست
جوان نیکدل گشت و فرمانش کرد — چنان چون بفرمود سوگند خورد
که راز تو با کس نگویم ز بن — ز تو بشنوم هرچه گویی سخن

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۹۲-۹۰)

بدو گفت جز تو کسی کدخدای — چه باید همی با تو اندر سرای
چه باید پدرکش پسر چون تو بود — یکی پندت از من بباید شنود
زمانه بر این خواجهٔ سالخورد — همی دیر ماند تو اندر نورد
بگیر این سر مایه‌ور گاه اوی — تو را زیبد اندر جهان جاه اوی
گر این گفتهٔ من تو آری به‌جای — جهان را تو باشی یکی کدخدای

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۹۷-۹۳)

زمانی که ابلیس ضحاک را به کشتن پدر برمی‌انگیزد و او را به طمع پادشاهی می‌اندازد، ضحاک در آغاز نمی‌پذیرد، اما ابلیس سوگند و پیمانشان را به یاد ضحاک می‌آورد:

چو ضحاک بشنید و اندیشه کرد — ز خون پدر شد دلش پر ز درد
به ابلیس گفت این سزاوار نیست — دگر گوی کاین از در کار نیست
بدو گفت اگر بگذری زین سخن — بتابی ز سوگند و پیمان ز بن
بماند به گردنت سوگند و بند — شوی خوار و ماند پدرت ارجمند
سر مرد تازی به دام آورید — چنان شد که فرمان او «برگزید»

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۰۲-۹۸)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

و سرانجام، ضحاک، آگاهانه، این نقشه و پیشنهاد ابلیس را می‌پذیرد:

بپرسید کین چاره با من بگوی چه روی است این را؟ بهانه مجوی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۰۳)

ازاین‌رو، فردوسی گفته است ضحاک به خون پدر با ابلیس هم‌داستان شد. ابلیس در هیئت مردی نیک‌خواه از ضحاک می‌خواهد که نخست سوگند بخورد و پیمان ببندد که هرچه او گفت انجام دهد. سپس، به ضحاک پیشنهاد می‌دهد برای رسیدن به پادشاهی باید پدر خود را بکشد. او ابتدا نمی‌پذیرد، اما ابلیس سوگند را به یادش می‌آورد و درنهایت او از ابلیس می‌خواهد که چارهٔ کار را به او نشان دهد؛ بنابراین، درست است که ضحاک نمی‌داند که این مرد به‌ظاهر نیک‌خواه شیطان است، اما آگاهانه به پلیدترین کار یعنی قتل نفس، آن‌هم قتل پدر، دست می‌زند؛ وگرنه می‌توانست نپذیرد و با مردی که پیشنهاد قتل به او می‌دهد (حتی اگر به‌ظاهر نیک‌خواه باشد) پیمان نبندد یا پس از شنیدن پیشنهاد قتل پدر پیمان خود را بشکند. پس، در واقع کشتن پدر خواستهٔ خود اوست برای تصاحب قدرت و این ضحاک است که فرمان آن مرد را «برگزیـد» (بیت ۱۰۲) و انتخاب کرد و حتی راه و چاه انجام این عمل را از او پرسید (بیت ۱۰۳).

درضمن، نوع پیمان در داستان ضحاک شفاهی و از نوع رازگویی است که اغلب برای درمیان‌گذاشتن سخن و راز مهم یا در زمان به‌خطرافتادن جان کسی بسته می‌شود (رحیمی و پناهی، ۱۳۸۶: ۶۰-۶۵). بنابر باورهای کهن، در پیمان نیروی سترگ و جادویی وجود دارد، همانند نیروی جادویی کلام مقدس. این نیرو برگرفته از نیروی نظم است که در باورهای هندوایرانی جایگاهی ویژه دارد. ایزد مهر بر این نظم نظارت دارد و دشمن آشتی‌ناپذیر پیمان‌شکنان است. در مهریشت خطاب به زردشت آمده است:

> ای سپنتمان، کسی که به مهر دروغ گوید و پیمان شکند و شرط وفا نداند، ویران‌کنندهٔ کشور و کشندهٔ راستی است. ای سپنتمان، تو نباید عهدی که بستی بشکنی؛ خواه با یک مزدیسنا خواه با یک دیویسنا؛ چه، معاهده با هرکه بسته شد درست و قابل احترام است (*یشت‌ها*، بی‌تا/۱: ۴۰۳).

نوع پیمان با شیطان در *فاوست* از نوع مکتوب است که فاوست با خون خود آن را امضاء می‌کند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

۳. بحث و بررسی

در این بخش، ابتدا به واکاوی الگوی تکرارشوندهٔ ساختار ابرپیرنگ «پیمان انسان با شیطان» و سپس به واکاوی شباهت‌ها و تفاوت‌های فردوسی و گوته در روایتگری این ابرپیرنگ در مؤلفه‌های ذیل پرداخته می‌شود: چرایی پیمان میان انسان با شیطان؛ انگیزه‌های پیمان؛ قهرمانان پیمان؛ ساختار پیمان؛ فرجام پیمان انسان با شیطان.

۳. ۱. الگوی تکرارشوندهٔ ساختار ابرپیرنگ پیمان انسان با شیطان

براساس نظرگاه پراپی (۱۳۶۸)، با بررسی دو روایت *فاوست* و «ضحاک»، به‌نظر می‌رسد دیگر داستان‌هایی که دارای ابرپیرنگ پیمان انسان با شیطان هستند نیز از الگوی ساختاری مشابهی که در ادامه نشان داده می‌شود تبعیت می‌کنند. به‌دیگرسخن، چگونگی تعارض و گره‌گشایی در این دو داستان یک الگوی تکرارشوندهٔ واحد دارد که براساس مطالعهٔ انجام‌شده در این جستار چنین است:

الف. پیمان‌بستن شیطان با افراد دارای مشخصه‌های برتر

شیطان بیشتر با افرادی پیمان می‌بندد که به‌دلیل داشتن برتری به‌لحاظ علمی یا هر نوع قدرتی گرفتار غرور و به‌تبع آن آز (زیاده‌خواهی) و حسد می‌شوند. «ابرپیرنگ‌ها شخصیت‌های "تیپ" دارند؛ یعنی شخصیت‌هایی که انگیزه و خلق‌وخویشان عنصری جدایی‌ناپذیر و معمولاً ثابت در ابرپیرنگ است» (ابوت، ۱۳۹۷: ۳۲۷). شخصیت کلیشه‌ای ابرپیرنگ «پیمان انسان با شیطان» فردی زیاده‌خواه است که سرانجام خویش‌کاری‌های زیاده‌خواهانه‌اش او را نابود می‌کند.

ب. فروختن روح به شیطان

این افراد خاص روح خود را در ازای تجربهٔ اوج لذت‌های دنیایی یا کسب قدرت مطلق و... به شیطان می‌فروشند.

ج. انجام یک‌گونه از خویش‌کاری‌های مشابه پس از پیمان با شیطان

افرادی که با شیطان هم‌پیمان می‌شوند، کنش‌هایی غیراخلاقی و از یک جنس و گونه انجام می‌دهند؛ مانند دروغ، قتل، تجاوز به نوامیس و... .

د. فرجام سقوط کامل یا بازگشت به رستگاری پس از تحمل پیامدهای دردناک رفتارهای نادرست

در فرجام این نوع ابرپیرنگ، قهرمان یا سقوط می‌کند و راه بازگشتی وجود ندارد یا راه پشیمانی و توبه و بازگشت به سعادت را برمی‌گزیند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

۳. ۲. شباهت‌ها و تفاوت‌های فاوست و ضحاک در دو روایت از ابرپیرنگِ «پیمان انسان با شیطان»

در این قسمت، نحوهٔ روایتگری فردوسی و گوته از یک داستان واحد در پنج مقوله بررسی می‌شود:

۳. ۲. ۱. چرایی پیمان میان فاوست/ ضحاک با شیطان

رویدادهای سازندهٔ این داستان برمبنای سه اصلی که علل سقوط آدمی غالباً در آنها ریشه دارد شرح و بسط داده می‌شود. پرسش این است که قهرمانانی که در اینجا پای معامله با شیطان نشسته‌اند چه ویژگی‌هایی دارند؟ آیا در این خصایص با یکدیگر اشتراک دارند؟ سه رأس مثلث سقوط آدمی عبارت است از: کبر، حسد و حرص (انصاری، ۱۳۹۱).

این سه رذیلهٔ اخلاقی در فاوست و ضحاک به‌وضوح مشهود است؛ هرچند صفت آز در ضحاک بیش از آن‌دو صفت دیگر در متن مشهود است. حسد و حرص از پیامدهای کبر است و هرکس که نخستین خصلت را داشته باشد، آن‌دو دیگر نیز به‌دنبال آن خواهند آمد.

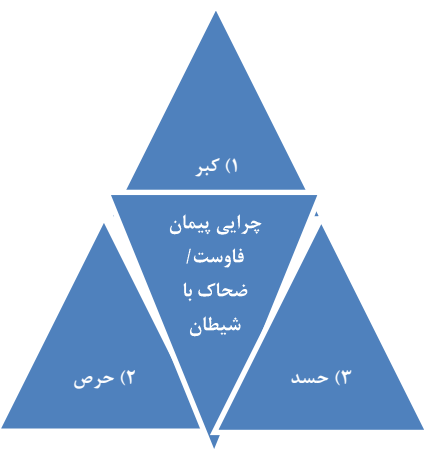

شکل۱. چرایی پیمان فاوست/ ضحاک با شیطان

۳. ۲. ۱. ۱. کبر فاوست/ ضحاک

در داستان‌هایی که براساس پیرنگ پیمان میان انسان و شیطان شکل گرفته است، اغلب افرادی که شیطان به‌سراغ آنان می‌رود ویژگی‌های شاخص و برتری نسبت به عامهٔ مردم دارند و از سنخ دانشمندان، عابدان و قدرتمندان هستند. چنین افرادی، یا به‌دلیل دانش بسیار یا زهد و ورع بیش‌ازحد، به خود مغرور شده‌اند و به‌دلیل خودبرتربینی در مسیر آزمایش الهی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

قرار می‌گیرند و بعضی از آنها سرانجام درمی‌یابند که اگر توفیق و عنایت و جذبهٔ الهی نباشد، چندان فرقی با مردم عامه در فریب‌خوردن از شیطان ندارند.

فاوست و ضحاک نیز افراد برجسته‌ای هستند که به‌ترتیب، به‌دلیل جایگاه والای علمی و قدرت برتر، مغرور می‌شوند و درنتیجه، در گزینش میان رستگاری و تقوا یا نعمت و برخورداری این‌جهانی، تردید می‌کنند که نکند با چنین جایگاهی نقد عمر و جوانی را به طلب حلوای نسیهٔ قرب الهی و نعمت‌های فرازمینی و آن‌جهانی باخته باشند، تا جایی که با شیطان وارد معامله می‌شوند و روح خود را در ازای حفظ برتری به شیطان می‌فروشند. فاوست در گفت‌وگو با خویشتن در اتاق کارش چنین می‌گوید:

> پس قلبم از این درد می‌سوزد. البته، از همهٔ خودپسندان مسخره‌ای چون شیخ و دکتر و میرزابنویس و واعظ فهمیده‌ترم. وانگهی، نه دغدغهٔ وجدان دارم، نه وسوسهٔ شک، نه حتی ترس از دوزخ و شیطان هم. به‌جایش هر آن شادی از کفم رفته است (گوته، ۱۳۹۵: ۲۷).

فاوست عمری را به کسب علم سرگرم بوده و حتی برای بالاتر قرارگرفتن از دیگر همگنانش به کیمیاگری و جادو روی می‌آورد:

> هیچ به خود گمان نمی‌بندم که چیزی درست و راست می‌دانم. هیچ به خود گمان نمی‌بندم که می‌توانم درسی بیاموزم، انسان‌ها را اصلاح کنم و به راه راست درآورم. نه نیز مال‌ومنالی‌م هست، نه نامی، و نه ذره‌ای از شکوه زمین. دل سگ هم از چنین زندگی‌ای سیر می‌شود. برای همین تن به جادو داده‌ام، مگر که با تکیه به نیروی ارواح و اوراد، راهی به رازی بیابم و لازم نباشد زیر عرق زور و زحمت نکته‌پرداز دانشی باشم که چیزی از آن سر درنمی‌آورم (گوته، ۱۳۹۵: ۲۷).

اما باز هم راضی نمی‌شود و از این پشیمان است که چرا از نعمت‌های مادی برخوردار نشده و نقد جوانی خویش را باخته است. دربارهٔ ضحاک نیز همین‌طور است. تکبر و غرور آنقدر در پسر مرداس فراوان است که راوی برون‌داستانی دلیل سوارشدن او را بر اسب، تبختر و تکبر بیان می‌کند، نه کارزار و دلاوری در جنگ و کین‌خواهی:

پسر بد مر این پاکدل [مرداس] را یکی — کش از مهر بهره نبود اندکی
جهانجوی را نام ضحاک بود — دلیر و سبکسار و ناپاک بود
کجا بیوراسپش همی‌خواندند — چنین نام بر پهلوی راندند
کجا بیور از پهلوانی شمار — بود بر زبان دری ده‌هزار
ز اسپان تازی به زرین ستام — ورا بود بیور که بردند نام

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

شب و روز بودی دوبهره به زین ز روی بزرگی نه از روی کین

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۸۲-۸۷)

خالقی‌مطلق می‌گوید چنین پنداشته شده است که در این بیت فردوسی گفته است ضحاک دوسوم شبانه‌روز را بر پشت اسب می‌گذرانید، اما مراد این است که ضحاک برای نشان‌دادن بزرگی خود و بی‌آنکه قصد جنگ در میان باشد، همیشه دوسوم از اسبانش زین کرده بودند (خالقی‌مطلق، ۱۳۸۹: ۵۹). ازنظر ما، این تفسیر استاد خالقی‌مطلق به‌طور ضمنی به این مسئله نیز اشاره دارد که این‌کار حاکی از تنعم و در نازونعمت‌بودن و نشانهٔ بزرگ‌منشی ضحاک است. در واقع، نتیجهٔ چنین تنعمی و دربرابر چشم دیگران قراردادن آن، باعث تبختر می‌شود و حاصلی جز کبر و غرور نخواهد داشت.

۳. ۲. ۱. ۲. آزمندی فاوست/ ضحاک

برتری‌جویی و غرور فاوست او را به «آزمندی» برای دانش برتر و دانستن علم کیمیاگری کشاند که سرانجام به نابودی او منجر شد. خواستهٔ سیری‌ناپذیر، حتی برای کسب علم، اگر به‌دلیل برتری‌جویی باشد، انسان را به ورطهٔ هلاک می‌کشاند. فاوست در بخش یکم تراژدی، که در پستویی تنگ با طاقی‌هایی بلند و عبوس و قرون وسطایی شکل می‌گیرد، بی‌قرار بر صندلی میز تحریرش نشسته و با خود چنین می‌گوید:

> وه که فلسفه و حقوق و پزشکی و هیهات که الهیات را هم تا آخر نخوانده‌ام. ولی از همهٔ این تلاش سوزانم. طرفی جز این نبسته‌ام. من بینوای ابله که در این کنج نشسته‌ام و سر سوزنی داناتر از آن نیستم که پیشتر بوده‌ام. عنوان دکتری و حتی استادی را یدک می‌کشم و بیش از ده‌سال است که در هر راه و بیراه شاگردانم را سر می‌دوانم و می‌بینم از ما هیچ برنمی‌آید که به دانشی برسیم (گوته، ۱۳۹۵: ۲۷).

سپس، تصمیم می‌گیرد که جام زهر را سر بکشد و به زندگی خود خاتمه دهد. اما، هنگام نوشیدن جام، صدای ناقوس و سرود هم‌نوایان می‌آید و جام را از دهانش واپس می‌کشد. نقطه‌ضعف فاوست آزمندی او در به‌دست‌آوردن دانش کامل و مسلط‌شدن به کیمیاگری است، اما ازآنجاکه نمی‌تواند به تمام دانش دست یابد، به‌دنبال جادو می‌رود.

ضحاک نیز بسیار آزمند است. او صاحب ده‌هزار اسب و مشتاق اسب‌سواری است. نقطه‌ضعف ضحاک افزون‌خواهی در قدرت سیاسی است: دستیابی به پادشاهیِ مانا و همیشگی. طمع عبارت از دلبستگی شدید انسان به چیزی است که مایهٔ حرکت و نشاط

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

اوست و ضحاک این‌گونه عمل می‌کند؛ ازاین‌رو، شیطان از این طریق او را می‌فریبد و به کشتن پدر راضی می‌کند.

۳. ۲. ۱. ۳. حسادت در فاوست/ ضحاک

فاوست دربرابر بزرگی روح زمین احساس حقارت و نیز حسادت می‌کند از اینکه نه جسارت این را دارد که با روح زمین کوس برابری بزند و نه توان نگهداری آن را نزد خود دارد. وقتی روح زمین بر فاوست تجلی می‌کند، بی‌قرار می‌شود، و درعین‌حال خود را همگون روح زمین می‌داند، اما روح به او می‌گوید: «تو با آن روحی خویشاوندی داری که درکش می‌کنی و دستخوش آن می‌شوی. نه با من! و ناپدید می‌شود» (گوته، ۱۳۹۵: ۳۲). فاوست درحالی‌که درهم‌شکسته است می‌گوید چطور منی، که مثالی از ایزدم، حتی با تو همانند نیستم؟ و در ادامه خطاب به واگنر، پیشکارش، می‌گوید: «چه خوب شد که در زدی و به درون آمدی، وگرنه نزدیک بود از فرط ناامیدی تمام احساس‌هایم درهم بشکند؛ چون این روح چنان بزرگ بود که در پیش آن حق است خود را کوتوله بدانم» (همان، ۳۵).

ازسوی‌دیگر، نیروی حرص و آز ضحاک را وادار کرد که به پادشاهی پدرش حسادت ورزد و پادشاهی را به او روا نداند، بلکه آن را صرفاً برای خود بخواهد. زیاده‌طلبی او را بر آن داشت تا پیش از مرگ پدر، آرزوی دست‌یافتن به تاج و تخت او را داشته باشد؛ ازاین‌رو، با ابلیس در کشتن پدر هم‌داستان شد؛ زیرا ابلیس به او گفته بود اگر پدر را از میان برنداری، او سالیان سال عمر خواهد کرد و بر تخت خواهد ماند.

۳. ۲. ۲. انگیزه‌های پیمان‌بستن

موضوع پیمان میان فاوست و ضحاک با شیطان عبارت است از اینکه این‌دو روح خود را می‌دهند و در عوض از شیطان تمام خوشی‌های این‌دنیا (فاوست) و قدرت (ضحاک) می‌طلبند. آنچه فاوست به‌ازای آن روحش را با شیطان معاوضه می‌کند، چیزی نیست جز تجربهٔ اوج لذت و شادمانی انسانی (گوته، ۱۳۹۵: ۶۶-۷۰). مفیستوفلس نیز پاسخ این درخواست را به‌خوبی می‌دهد و خطاب به او می‌گوید: «اگر چنین درکی از هستی داری، خطر کن و پیمان ببند. پس، همین روزها با لذت تردستی‌های من آشنا می‌شوی. من چیزهایی عرضه‌ات می‌کنم که تابه‌حال هیچ انسانی ندیده است» (گوته، ۱۳۹۵: ۶۷). فاوست نیز خطاب به شیطان می‌گوید: «هیچ نگران نباش تا من این پیمان را بشکنم. ... از هر آن دانش دیری است که

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

دلزده‌ام، بیا تا سوداهای آتشینمان را در غرقاب شهوت خاموش کنیم» (گوته، ۱۳۹۵: ۷۰). امتیازاتی که شیطان به فاوست می‌دهد ازاین‌قرارند:

جوانی: پس از پیمان‌بستن، مفیستوفلس از فاوست می‌خواهد که باهم اتاق کارش را ترک کنند و از آنجا بروند. هنگامی‌که فاوست می‌پرسد چگونه از اینجا بیرون برویم، مفیستوفلس ردایش را پهن می‌کند و می‌گوید این ردا ما را به آسمان‌ها می‌برد. ابتدا به سرداب شراب‌خانهٔ آئورباخ در لایپزیک و سپس به آشپزخانهٔ عجوزهٔ جادو برای نوشیدن جام جوانی می‌روند. در دخمهٔ عجوزهٔ جادو، فاوست از معجون عجوزه سرمی‌کشد و جوان می‌شود. در همان زمان که در دخمهٔ عجوزهٔ جادوست، در آینه تصویر زنی زیباروی و آسمانی، درواقع، تصویر هلن یونانی را می‌بیند و پس از خوردن عصارهٔ جادو به‌همراه مفیستوفلس از آنجا بیرون می‌روند (گوته، ۱۳۹۵: ۱۰۲-۸۰).

برخورداری از عشق زنی زیبا: پس از ترک دخمهٔ عجوزهٔ جادو، فاوست و شیطان در راه به مارگارته برمی‌خورند و فاوست از شیطان می‌خواهد که این‌دختر را به او بدهد (گوته، ۱۳۹۵: ۱۰۳).

وعدهٔ بیرون‌بردن غم و غصه از دل فاوست: شیطان بار دوم که به اتاق کار فاوست می‌آید به او می‌گوید: «آمده‌ام غم و غصه را از سرت به‌درکنم. برای همین، رخت نجیب‌زاده‌ها را به تن کرده‌ام و به تو هم توصیه می‌کنم همین رخت و پوش را به تن کنی تا آزاد و رها از هر قید، بروی و به فهم معنای زندگی برسی» (گوته، ۱۳۹۵: ۶۴). درحالی‌که فاوست از این نکتهٔ مهم غافل است که رنج جزء جدایی‌ناپذیر و ناگزیر زندگی بشر است و پذیرش اجتناب‌ناپذیرهاست که غم را کاهش می‌دهد نه فرار از آنها.

ضحاک نیز به طلب انگیزه‌هایی با شیطان پیمان می‌بندد. او روح خود را در ازای قدرت و پادشاهی به شیطان وامی‌گذارد. ابلیس پس از سوگندادن ضحاک به او می‌گوید که عمر پدرش طولانی خواهد بود و این سرزمین نیازمند پادشاهی همچون اوست. بهتر است پدر را از میان بردارد و خود بر تخت بنشیند. تسلط بر دیو و دد و جانوران و پادشاهی بر مردم سراسر جهان نیز از دیگر وعده‌های ابلیس به ضحاک است.

چو ابلیس پیوسته دید آن سخن — یکی پند بد را نو افکند بن
بدو گفت چون سوی من تافتی — ز گیتی همه کام دل یافتی
اگر همچنین نیز فرمان کنی — نپیچی ز گفتار و پیمان کنی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

جهان سربه‌سر پادشاهی توراست دد و مردم و مرغ و ماهی توراست
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۱-۱۲۴)

۳. ۲. ۳. قهرمانان این پیمان؛ کنشگرانی برای شیطان

جالب توجه است که فاوست و ضحاک، درعوض برآورده‌شدن خواسته‌هایشان به‌دست شیطان، کارهایی برای او انجام می‌دهند. این‌کنش‌های فاوست و ضحاک بسیار به یکدیگر شباهت دارد. اعمال ناشایستی که فاوست درعوض امکاناتی که از شیطان می‌گیرد برای او انجام می‌دهد ازاین‌قرار است:

قبول مال دزدی: شیطان برای به‌دست‌آوردن دل مارگارته باید هدایایی تهیه کند و برای این‌کار دزدی می‌کند و فاوست نیز مال دزدی را از او می‌پذیرد (گوته، ۱۳۹۵: ۱۰۵).

شهادت دروغ: سپس، شیطان از فاوست می‌خواهد که برای آشناشدن با مارگارته به خانهٔ همسایه‌اش بروند و نقش پیکی را بازی کنند که خبر مرگ همسر زن همسایه را آورده است. در اینجا، فاوست باز مجبور است دربارهٔ مرگ شوهرِ زن همسایه (مارته)، که در جنگ بوده است، شهادت دروغ بدهد (گوته، ۱۳۹۵: ۱۲۰).

رابطهٔ نامشروع: سرانجام، مارگارته به درخواست فاوست پاسخ مثبت می‌دهد. فاوست برای برقراری رابطهٔ نامشروع مجبور است دارویی به مادر مارگارته بخوراند تا به خواب عمیق برود که درنهایت او به هوش نمی‌آید و می‌میرد. حاصل این رابطهٔ نامشروع باردارشدن مارگارته از فاوست است (گوته، ۱۳۹۵: ۱۳۹).

قتل: فاوست با مارگارته رابطهٔ نامشروع برقرار و او را باردار می‌کند، اما برادر مارگارته از این ننگ آگاه می‌شود و یک شب در نزاع به‌دست فاوست به‌قتل می‌رسد (گوته، ۱۳۹۵: ۱۴۸). مارگارته کودک را پس از تولد می‌کشد و به جرم قتل نوزاد زندانی می‌شود و منتظر اعدام است. در اینجا، فاوست از شیطان می‌خواهد که مارگارته را نجات دهد، اما در شبی که قرار است فاوست به زندان برود و او را آزاد کند، مارگارته او را از خود می‌راند و تسلیم پیامد عمل خود می‌شود. آنچه سبب رستگاری مارگارته می‌شود، پشیمانی از گناهان گذشته، توبه و طلب شفاعت از حضرت مریم عذراست (گوته، ۱۳۹۵: ۱۸۱-۱۸۷).

اعمال ناشایست ضحاک نیز پس از پیمان‌بستن با شیطان به کنش‌های فاوست شباهت بسیار دارد:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

کشتن پدر: نخستین اقدام ضحاک پس از پیمان‌بستن با ابلیس ارتکاب قتل نفس است، آن‌هم قتل پدر خودش:

پس ابلیس وارونه آن ژرف‌چاه به خاک اندر آگند و بسپرد راه
... به خون پدر گشت هم‌داستان ز دانا شنیدم من این داستان
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۱۲)

قتل جمشید: به‌جز کشتن پدر، یکی دیگر از کردارهای اهریمنی ضحاک کشتن جمشید است. در *اوستا* و متون فارسی و نیز در نقالی‌ها و روایت‌های حماسی شفاهی به مرگ جمشید به‌دست ضحاک اشاره شده است (اکبری‌مفاخر، ۱۳۹۸: ۲۰۸).

چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ یکایک ندادش سخن را درنگ
به ارّه مر او را به دو نیم کرد جهان را از او پاک بی‌بیم کرد
شد آن تخت شاهی و آن دستگاه زمانه ربودش چو بیجاده کاه
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۸-۳۹)

قتل نفس: کشتن هرروزی دو جوان برای تهیهٔ خوراک مارهای دوش ضحاک، عملی است که او آگاهانه با پذیرش پیشنهاد شیطان و به دستور او انجام می‌دهد:

چنان بد که هر شب دو مرد جوان چه کهتر چه از تخمهٔ پهلوان
خورشگر ببردی به ایوان اوی همی‌ساختی راه درمان اوی
بکشتی و مغزش بپرداختی مر آن اژدها را خورش ساختی
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲-۱۳)

حتی گفته شده است که هدف ابلیس از تجویز مغز سر دو جوان برای ماران ضحاک در هر روز، کاهش تدریجی نسل بشر بوده است (نیکوبخت و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۹). فردوسی از نقشهٔ ابلیس چنین پرده برمی‌دارد: «**که پردخته گردد ز مردم جهان**».

ندانست خود جز بد آموختن جز از کشتن و غارت و سوختن
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲-۱۵)

امیدسالار نیز نقشهٔ اهریمن را این دانسته است که به‌وسیلهٔ اژی‌دهاک جهان از مخلوقات تهی شود؛ زیرا طبق نص آبان‌یشت، اژی‌دهاک می‌کوشد تا آدمیان و گله‌ها را از بین ببرد (امیدسالار، ۱۳۶۲: ۳۳۳).

رابطه نامشروع: شیوهٔ ضحاک بدسرشت و کژنهاد چنان بود که هرگاه شهوت او تحریک می‌شد، یکی از مردان جنگجو را که می‌توانست با دیو کشتی بگیرد احضار می‌کرد و بعد هرجا

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

که دختری زیبا و پرده‌نشین و پاک وجود داشت، بی‌درنگ و به زور، به محضر خود می‌آورد و دربرابر خود به مقاربت با آن مرد مجبور می‌کرد. این رفتار او نه منطبق با آداب و کردار شاهی و نه مطابق اصول دین بود (آیدنلو، ۱۳۹۷: ۱۹). این نشان می‌دهد که وارونه‌خویی ضحاک همان ترویج زنا بوده است:

پس آیین ضحاک وارونه‌خوی — چنان بد که چون می‌بدیش آرزوی
ز مردان جنگی یکی خواستی — به کُشتی که با دیو برخاستی
کجا نامور دختری خوبروی — به پرده درون بود بی‌گفت‌وگوی
پرستنده کردی‌ش در پیش خویش — نه رسم کیی بد نه آیین کیش

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۰-۴۱)

دربارهٔ رابطهٔ نامشروع ضحاک، امیدسالار (۱۳۶۲) در مقالهٔ «ضحاک پسر مرداس یا ضحاک آدم‌خوار» بیان کرده است که در برخی روایات مردمی و نیز براساس روایتی که در داستان دینیگ آمده است، ضحاک بنیان‌گذار زنا دانسته شده است؛ زیرا مطابق منابعی که امیدسالار به آنها ارجاع داده، ضحاک با مادر خود گرد آمده است. در داستان دینیگ نیز گفته شده است که بانی عمل زنا ضحاک بود که با مادر خود در هنگام حیات و بدون اجازهٔ پدرش جمع آمد (امیدسالار، ۱۳۶۲: ۳۳۸). در قصص عامیانهٔ مربوط به ضحاک آمده است که ضحاک بر زن پدرش عاشق شده بود و به این دلیل به کشتن پدرش مرداس دست زد تا بتواند به وصال نامادری برسد (انجوی، به‌نقل از امیدسالار، ۱۳۶۲: ۳۳۷). نکتهٔ جالب‌توجه اینکه قتل و رابطهٔ نامشروع در اقدام هردو شخصیت مشهود است.

۳. ۲. ٤. چگونگی ظهور شیطان بر فاوست و ضحاک

یکی از بخش‌های متفاوت روایت فردوسی و روایت ضحاک چگونگی ظهور شیطان بر شخصیت‌هاست. به‌طورکلی، شیطان در مواجهه با انسان کالبد انسانی یا کالبد حیوانی می‌پذیرد (اکبری‌مفاخر، ۱۳۸۹). پرسش این است که شیطان به چه شکل‌هایی در دو روایت *فاوست* و «ضحاک» تجسد می‌یابد و کالبد عینی واقعی و ملموس می‌گیرد؟ کالبدپذیری شیطان به دو دلیل است: دلیل نخست مربوط به نمادپردازی راوی از شیطان است. هریک از شکل‌هایی که شیطان خود را به آن هیئت درمی‌آورد، نماد و نشانهٔ یکی از خصلت‌ها و ویژگی‌های اوست که در ادامه به توضیح تک‌تک آنها می‌پردازیم. دلیل دوم این است که به‌هرروی ناگزیر شیطان برای ظاهرشدن بر انسان باید کالبد مادی و عینی بگیرد. یکی از ویژگی‌های دیو یا همان ابلیس در

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

اسطوره‌های داستانی جهان این است که می‌تواند در هیئت‌های متفاوت و با تغییردادن شکل بر انسان ظهور کند. برای مثال، دیوان در *شاهنامهٔ* فردوسی به دو شیوه نمایان شده‌اند: گاه به‌شکل آدمی و گاه به‌شکل حیوان (شجری، ۱۳۸۲: ۶۶-۷۶). در این‌دو روایت، شیطان از نوع دیوهایی است که به‌شکل انسان و حیوان ظهور می‌یابد.[۹]

۳. ۲. ٤. ۱. کالبدپذیری‌های شیطان در داستان *فاوست*

شیطان در سه شکل بر فاوست ظاهر می‌شود: به‌شکل سگ، اسب آبی و دانشجو. هریک از این هیئت‌ها وجهی از خصایل پلید و ناپسند آدمی را بازنمایی می‌کند.

۳. ۲. ٤. ۱. ۱. کالبدپذیری شیطان در هیئت سگ سیاه

در بخش یکم تراژدی، گوته پستویی تنگ با طاق‌هایی بلند، عبوس و قرون وسطایی را ترسیم کرده است که فاوست بی‌قرار بر صندلی پای میز تحریرش نشسته و با خود سخن می‌گوید و از روزگار خویش شکوه می‌کند و از فرط ناامیدی تصمیم می‌گیرد جام زهرآگین را سر بکشد که در این لحظه صدای ناقوس و سرود هم‌نوایان می‌آید و فاوست از نوشیدن جام زهرآگین پشیمان می‌شود. سپس، او و واگنر، خدمتکارش، به سیاحت می‌روند که سگی سیاه را می‌بینند که در گندم‌زار پرسه می‌زند و می‌خواهد دست‌آموز آنها شود. سگ با فاوست به درون اتاق می‌روند. سگ در پشت بخاری پنهان می‌شود (گوته، ۱۳۹۵: ۵۵). فاوست به سگ خطاب می‌کند که زوزه نکشد و ساکت شود، اما ناگهان از خود می‌پرسد:

> این وهم است یا واقعیت؟ سگ من قد می‌کشد و پهنا می‌دواند! چه قدکشیدن هنگفتی. اینکه دیگر هیکل هیچ سگی نیست! این چه شبحی بود که با خود به خانه آوردم. دارد شمایل اسب آبی به خودش می‌گیرد، اما اسبی با چشمانی آتشین و پوزه و دندانی وحشتناک! هوم! چارهٔ کار تو را من می‌دانم. چارهٔ یک چنین دوزخ‌زاده‌ای طلسم سلیمان است (گوته، ۱۳۹۵: ۵۷).

بنابراین، سگ و اسب آبی اشباحی هستند که پی‌درپی بر فاوست ظاهر می‌شوند و فاوست سعی می‌کند آنها را طلسم کند و با آنها بجنگد و آنها را در بند خود قرار دهد. دراین‌هنگام، اشباح دیگر در راهرو، یعنی بیرون از اتاق فاوست، با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند که مبادا مانند شبح موردنظر در بند و طلسم فاوست گرفتار شوند و سعی می‌کنند آن شبح خاص را رها کنند (گوته، ۱۳۹۵: ۵۷).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

ظاهرشدن شیطان در هیئت سگ نزد فاوست ممکن است نمادی از رویاروشدن فاوست با ناخودآگاهش باشد؛ چنان‌که یکی از معانی پیچیدهٔ نماد سگ ضمیر ناخودآگاه است (شوالیه و گربران، ۱۳۸۴: ۶۰۱) و اینکه ناخودآگاه وجود او طالب خوشی و لذت‌بردن بی‌مرز از حیات و نشئهٔ آن است.

۳. ۲. ٤. ۱. ۲. کالبدپذیری شیطان در هیئت اسب آبی

همان‌طور که اشاره شد، سگ قد می‌کشد و نزد فاوست شمایل اسب آبی به خود می‌گیرد (گوته، ۱۳۹۵). در نمادشناسی،

> اسب آبی که محصول را زیرورو می‌کند و به آن آسیب می‌زند یا آن را می‌خورد، در مصر اغلب به‌عنوان مظهر قدرت‌های منفی این جهان برداشت می‌شد. اسب آبی دشمن انسان بود.... در عهد عتیق (ایوب، ۱۵: ۴۰) ... نماد نیروی قتّالی است که خداوند تحت تسلط دارد، اما انسان نمی‌تواند بر آن فایق شود و آن را اهلی کند (شوالیه و گربران، ۱۳۸۴: ۱۶۴-۱۶۵).

بنابراین، ظاهرشدن ابلیس به‌صورت اسب آبی نشان‌دهندهٔ این است که ابلیس همچون اسب آبی به محصول عمر و زندگانی فاوست، که اندوخته‌های حیات او است، اعم از دانش، علم و تجربه، آسیب می‌زند و آن را از بین می‌برد و فاوست نیز نمی‌تواند بر او چیره شود و مغلوب او می‌شود.

۳. ۲. ٤. ۱. ۳. کالبدپذیری شیطان در هیئت سالکان دانشجو

فاوست برای دفع این حیوان از طلسم چهارگانه استفاده می‌کند، اما اورادش کارگر نمی‌افتد و «ملعون در پس بخاری به بزرگی فیلی آماس برمی‌دارد و تمامی فضا را می‌آکند! انگاری مه می‌شود و از هم می‌پراکند! آن‌گاه، مفیستوفلس با فروخوابیدن مه در لباس سالکان دانشجو از پشت بخاری به پیش می‌آید و به گفت‌وگو با فاوست می‌پردازد» (گوته، ۱۳۹۵: ۵۸). ازآنجاکه شیطان همواره از ضعف‌های هر فرد وارد روح او می‌شود و یکی از ضعف‌های فاوست نیز حریص‌بودن اوست، شیطان در لباس سالک دانشجویی، که نیازمند علم‌آموزی از فاوست است، حس قدرت‌طلبی فاوست را ارضا می‌کند. البته، فاوست او را در این هیئتی که ظهور کرده است زندانی می‌کند و شیطان نمی‌تواند بیرون برود، تا اینکه فاوست، خود، به او پیشنهاد می‌دهد پیمان ببندند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

شکل۲. کالبدپذیری‌های شیطان برای فاوست و معنای نمادین هریک از کالبدها

۳. ۲. ٤. ۲. کالبدپذیری شیطان در داستان «ضحاک»

کالبدهایی که شیطان در شکل آنها در روایت فردوسی تجسد می‌یابد نیز سه‌گانه است: مردی نیک‌خواه، خوالی‌گر، پزشک.

۳. ۲. ٤. ۲. ۱. کالبدپذیری شیطان در هیئت مردی نیک‌خواه

طبق روایت فردوسی در *شاهنامه*، روزی ابلیس در پیکر مردی «نیک‌خواه» بر ضحاک آشکار می‌شود و با گرفتن پیمان، او را به کشتن پدر برمی‌انگیزد.

چنان بد که ابلیس روزی پگاه بیامد بسان یکی نیک‌خواه
دل مهتر از راه نیکی ببرد جوان گوش گفتار او را سپرد
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۹۸-۹۹)

اصولاً، یکی از خویش‌کاری‌های مهم شیطان، وارونه‌سازی کنش‌هایش است. فردوسی به این ویژگی شیطان در ماجرای قتل مرداس این‌گونه اشاره می‌کند: بیاورد وارونه ابلیس بند. فردوسی دراین‌باره می‌گوید قتل حیلهٔ خود ضحاک بوده است برای «به سر برنهادن افسر تازیان»:

پس ابلیس وارونه آن ژرف چاه به خاک اندر آگند و بسپرد راه
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۱۲)

این شکل کالبدپذیری شیطان برای جلب اعتماد ضحاک است. ازآنجاکه کار شیطان تسویل و وارونه‌جلوه‌دادن امور است، برای آغاز کار، خود را به‌صورت مرد نیک‌خواهی درمی‌آورد که قابل اعتماد جلوه کند.

۳. ۲. ٤. ۲. ۲. کالبدپذیری شیطان در هیئت خوالی‌گر

پس از قتل مرداس، شیطان «چارهٔ شگفت» و «ساز دیگر»ی از سر گرفت:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

جوانی برآراست از خویشتن سخنگوی و بینادل و رایزن
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۶)

در گام دوم، شیطان در شکل «یکی نامور پاک خوالی‌گر» به ضحاک رو می‌نهد و ضحاک «کلید خورش‌خانهٔ پادشا» را به او می‌دهد؛ زیرا خوراکی‌هایی بسیار لذیذ و خوشمزه از گوشت چارپایان و پرندگان برای نخستین‌بار برای ضحاک می‌پخت و او طعم آن را می‌پسندید.

ز هر گوشت از مرغ و از چارپای خورش‌گر بیاورد یک‌یک به‌جای
به خونش بپرورد بر سان شیر بدان تا کند پادشا را دلیر
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۲-۱۳۳)

خوالی‌گر نخست زردهٔ تخم‌مرغ به او می‌خوراند و سپس از کبک و تذرو خوراک خوشمزه‌ای درست می‌کند و روز سوم از مرغ و کباب برّه و در روز چهارم از پشت گاو جوان برای او خوراکی تهیه می‌کند و آن را با زعفران، گلاب، می و مشک ناب آغشته می‌کند. ضحاک بسیار طعام را می‌پسندد و از خوالی‌گر می‌خواهد که برای پاداش هرچه می‌خواهد آرزو کند.

چو ضحاک دست اندر آورد و خورد شگفت آمدش ز آن هشیوار مرد
بدو گفت بنگر که تا آرزوی چه خواهی بخواه از من ای نیک‌خوی
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۶-۱۴۷)

تنها خواستهٔ خوالی‌گر این بود که به‌دلیل مهر بیش از اندازه‌اش به پادشاه کتف او را ببوسد. ضحاک پذیرفت و «**بفرمود تا دیو چون جفت او/ همی بوسه داد از بر سفت او**» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۵۴). پس از بوسه‌زدن، خوالی‌گر ناپدید می‌شود. آن‌گاه «**دو مار سیه از دو کتفش برست**». بریدن سر مارها باعث نابودی آنها نمی‌شود و دوباره مانند شاخهٔ درختی سر برمی‌آورند.

خوالی‌گر تأمین‌کنندهٔ غذای انسان است؛ به‌عبارتی، منبع ورودی‌های جسم و روح آدمی است. اینکه روح آدمی چگونه و با چه چیزهایی تغذیه می‌شود و این منبع چه چیزهایی را وارد روح انسان می‌کند، مسئلهٔ مهمی است. علاوه‌براین، خوالی‌گربودن شیطان نشانهٔ ضعف انسان در مواجهه با شهوات و خواهش‌های نفس است که یکی از مهم‌ترین این خواهش‌ها شهوت شکم است. به‌یقین، یکی از راه‌های تسلط شیطان بر آدمی آزمندی است. آزمندی در شکم بسیار ویران‌کننده است؛ زیرا طعام مستقیماً بر روح انسان تأثیر می‌گذارد. اما، بیش‌ازهرچیز، خورشگرشدن شیطان نشانهٔ دستیابی او به روح آدمی است که تعیین‌کنندهٔ مسیر و چگونگی زیست اوست.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

۳. ۲. ٤. ۲. ۳. کالبدپذیری شیطان در هیئت پزشک

در مرحلهٔ بعد، ابلیس در هیئت پزشک بر ضحاک وارد می‌شود و به او می‌گوید که باید به مارها خورشی از مغز مردم بدهی و آرامشان کنی؛ بنابراین، هر روز دو جوان را به خورش‌خانه می‌برند و می‌کشند و از مغز سر آنان برای مارهای روییده بر دوش ضحاک خورش تهیه می‌کنند.

بسان پزشکی پس ابلیس تفت — به فرزانگی نزد ضحاک رفت
بدو گفت کاین بودنی کار بود — بمان تا چه گردد نباید درود
خورش ساز و آرامشان ده به خورد — نباید جز این چاره‌ای نیز کرد
به‌جز مغز مردم مدهشان خورش — مگر خود بمیرند از این پرورش

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۶۴-۱۶۱)

پزشک نیز مانند خوالی‌گر با داروهایی که به فرد می‌خوراند و تزریق می‌کند، منبع و سرچشمهٔ ورودی‌های ارزشمند یا بی‌ارزش به روح انسان است؛ ازاین‌رو، نقش بسیار حساسی دارد و همیشه نصایح و توصیه‌های او به‌مثابهٔ فردی فرزانه برای افراد لازم‌الاجرا و قابل اعتماد می‌نماید و سخنان او باورپذیر است. شیطان ازطریق ضعف‌ها در انسان نفوذ می‌کند. در اینجا نیز ضعف ضحاک بیماری اوست و دردی که از روییدن مارها بر دوش خود دارد؛ بنابراین، شیطان در هیئت پزشک بر او وارد می‌شود.

نکتهٔ جالب‌توجه این است که در داستان گوته نیز شخصیت عجوزه از زبان مفیستوفلس پزشک توصیف شده است؛ چراکه وقتی فاوست با مفیستوفلس به آشپزخانهٔ زن جادو می‌روند تا به او معجون جوانی بخوراند، مفیستوفلس در جواب فاوست، که می‌پرسد چرا این عجوزه دارد ادا و اطوار درمی‌آورد، به او می‌گوید: «ای بابا! دارد بازارگرمی می‌کند، جدی‌اش نگیر و خودت هم این‌قدر جدی نباش. این عجوزه در نقش پزشک مجبور است اجی‌مجی بخواند تا این عصاره به حالت افاقه کند» (گوته، ۱۳۹۵: ۱۰۰).

۳. ۲. ۵. فرجام پیمان با شیطان

فرجام داستان نقش تعیین‌کننده‌ای در معنای متن دارد. رستگاری پس از تحمل رنج‌های بسیار و عقوبت ابدی دو پایانی است که برای رفتارهای غیراخلاقی دو قهرمان ترسیم شده است.

۳. ۲. ۵. ۱. فرجام فاوست

در روایت گوته از فاوست، که در بخش دوم درام آمده است، گویی فاوست تولد دوباره می‌یابد و چنان پخته عمل می‌کند که دیگر با فاوست بخش نخست مقایسه‌پذیر نیست. او از گناهان

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

گذشته دست می‌کشد و اگرچه مانند مارگارته به زبان توبه نمی‌کند و شفیع نمی‌طلبد، در عمل نشان می‌دهد که پشیمان است و قصد اصلاح خود را دارد. به‌زعم گوته، سرانجام فاوست در پی تلاش پیوسته برای دستیابی به حقیقت و همچنین خدمت به هم‌نوعان خویش رستگار می‌شود. فاوست راز سعادت خود را این‌گونه بیان می‌کند:

> من در پهنهٔ دنیا صرفاً در تک‌ودو بودم، در هر لذتی بی‌پروا چنگ می‌انداختم. هرچه خشنودی‌ام نمی‌بخشید، رهایش می‌کردم و هرچه از دستم می‌گریخت، به خود وایش می‌گذاشتم. عمر را در رسیدن به آز و آرزو گذراندم و هرباره آتش آرزویی نو در جانم بالا می‌گرفت. چنین به آخر راه خود رسیده‌ام... ابله است آنکه به آن‌سو چشم می‌دواند و پلک می‌زند و در پس ابرها از خود یکی تمثال می‌تراشد! محکم بر سر پای خود بایستد او و نگاهی به اطرافش بیندازد. پس خواهد دید که جهان بر کوشایان خاموش نیست (گوته، ۲/۱۳۹۵: ۲۳۲).

فرشتگان نیز خطاب به فاوست هم‌صدا می‌خوانند: «عضو شریف عالم جان از بند پلیدی رها شده است و هر آنکه کوشا باشد و پیوسته در تلاش، ما به نجاتش دست یاری می‌رسانیم و چون عشق از ساحت برین در جان او هنبازی کرد، پس فوج ملکوتیان صمیمانه خوش‌آمدش می‌گویند» (گوته، ۲/۱۳۹۵: ۲۴۷).

گوته عشق را موهبتی می‌داند که سبب سعادت انسان می‌شود و نشان می‌دهد که عشق فاوست به مارگارته او را به‌سمت الهی‌شدن پیش می‌برد و این عشق مجازی به عشق حقیقی بدل می‌شود. این عشق در عالم باقی به‌یاری‌اش می‌آید و او با وساطت مارگارته و با این عبارات بخشوده می‌شود:

> عنایت کن، ای تابناک مادر، ای یگانه، نگاهی کن به جهت سعادت من. آن محبوب پیشین، وارسته از تیرگی خاک، اینک بازمی‌گردد. در حلقهٔ جان‌های شریف، این تازه‌ازراه‌رسیده هنوز به خود نیامده و این زندگی تازه را درنیافته است، بس که به فوج این ملکوتیان همانندی دارد. نگاه کن چگونه هر آن بند زمینی این پیلهٔ کهنه را به دور می‌اندازد و اینک از این جامهٔ اثیری نخستین نیروی جوانی سر می‌زند. پس، لطف کن و راهنمایی او را به من وابگذار، از آنکه نور روز تازه هنوز چشم‌های او را می‌زند (گوته، ۲/۱۳۹۵: ۲۴۹-۲۵۰).

البته، گوته تأکید می‌کند برای رسیدن به کمال احساس پشیمانی از گناه و سعی در جبران گذشته نیز بسیار مهم است:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

ای تو که دامن خود را از گناهکاران بزرگ واپس نمی‌کشی، و پاداش توبه را تا عرش جاودانگی برمی‌کشانی، بر این جان نیک هم که یک‌بار خود را از یاد برد و ندانست که تن به گناه می‌دهد، بخشش خود را به شایستگی روا بدار! (گوته، ۲/۱۳۹۵: ۲۴۹).

اگرچه شیطان از هر روشی فاوست را اغوا می‌کند و فاوست نیز به‌دنبال او به‌هرسو می‌رود، سرانجام، کلام نخستین پروردگار دربارهٔ هدایت فاوست تحقق می‌یابد و او با تلاش بی‌وقفه به سعادت و رستگاری می‌رسد. البته، در روایت گوته فاوست رستگار می‌شود، اما در روایت‌های دیگر این‌گونه نیست.

۳. ۲. ۵. ۲. فرجام ضحاک

مشهورترین روایت پایان کار ضحاک، که در *شاهنامهٔ* فردوسی بیان شده، به‌بندکشیده‌شدن او در بن غاری در دماوند است.

ز بالا چو پی بر زمین برنهاد　　بیامد فریدون به کردار باد
بدان گرزهٔ گاوسر دست برد　　بزد بر سرش، ترک بشکست، خـرد
بیامد سروش خجسته دمان　　مزن! گفت کو را نیامد زمان
هم‌ایدون شکسته ببندش چو سنگ　　ببر تا دو کوه آیدت پیش تنگ
به کوه اندرون به بود بند اوی　　نیاید برش خویش و پیونـــد اوی
فریدون چو بشنید ناسود دیر　　کمندی بیاراست از چرم شیر
به‌تندی ببستش دو دست و میان　　که نگشاید آن بند پیل ژیان

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۴۹-۴۴۳)

سپس، سروش به فریدون چنین دستور می‌دهد:

که این بسته را تا دماوندکوه　　ببر همچنین تازیان بی‌گروه
مبر جز کسی را که نگزیردت　　به‌هنگام سختی به بر گیردت
بیاورد ضحاک را چون نوند　　به کوه دماوند کردش به بند
چو بندی بر آن بند بفزود نیز　　نبود از بد بخت مانیده چیز
به کوه اندرون، جای تنگش گزید　　نگه کرد غاری بنش ناپدید
بیاورد مسمارهای گران　　به جایی که مغزش نبود انـدر آن
فروبرد و بستش بدان کوه باز　　بدان تا بماند به سختی، دراز
ببستش بر آن‌گونه آویخته　　وز او خون دل بر زمین ریختـه
از او نام ضحاک چون خاک شد　　جهان از بد او همه پاک شد

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۸۴-۴۷۹)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

مطابق متون پهلوی، ضحاک تا روز رستاخیز در آنجا زندانی است و در آن هنگام بند می‌گسلد و پس از زیان‌کاری کشته می‌شود. دربارهٔ علت کشته‌نشدن و زندانی‌شدن ضحاک توضیحاتی در سنت زرتشتی و روایات عامیانه آمده است. نظریهٔ دیگر این است که با توجه به شواهد داستانی یک بن‌مایهٔ هندواروپایی و سامی، ضحاک برای تحمل رنج و عذاب این‌جهانی و سپس انجام‌دادن خویش‌کاری رستاخیزی زنده می‌ماند (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۹).

در روایت دیگری از پایان کار ضحاک، چنگیز مولایی به این نتیجه رسیده است که برخلاف تصور برخی از دانشمندان قائل به اصالت روایت بند ضحاک، در سنت‌های اصیل‌تر و روایات کهن‌تر، ضحاک به‌دست فریدون، یل اژدهاکش ایرانی، کشته می‌شود و افسانهٔ بعدی مربوط به اسارت ضحاک از ساخته‌های متأخر محافل دینی زردشتی است (مولایی، ۱۳۸۹: ۱۰۸).

۳. نتیجه‌گیری

این نوشتار در پی کشف ساختار و کارکردهای ابرپیرنگ جهانی «پیمان انسان با شیطان» بود که در روایات گوناگون و در میان اقوام و ملل جهان و در اعصار و قرون متفاوت تاریخی تکرار شده است. این ابرپیرنگ در روایت «ضحاک» در *شاهنامهٔ* فردوسی و نیز *فاوست* اثر گوته مشهود است. در این جستار، نخست الگوی تکرارشوندهٔ حاکم بر ابرپیرنگ پیمان انسان با شیطان و سپس تفاوت‌ها و شباهت‌های دو روایت گوته و فردوسی از این ابرپیرنگ بررسی شد. الگوی تکرارشوندهٔ مستخرج از این ابرپیرنگ که بر این‌دو روایت حاکم است شامل این مراحل است: نخست، شیطان با افرادی پیمان می‌بندد که بر دیگران برتری داشته باشند. این برتری گاه دانش، گاه قدرت فرمانروایی، و حتی گاه قدرت معنوی است. در مرحلهٔ بعد، قهرمان روح خود را، در ازای آنچه شیطان وعده داده، خوشی و کامیابی مادی یا قدرت فرمانروایی، به شیطان می‌فروشد. سپس، قهرمانان پس از بستن پیمان به انجام خویش‌کاری‌های مشابهی دست می‌زنند.

شباهت‌ها و تفاوت‌های این‌دو روایت در جنبه‌های چرایی پیمان، انگیزه‌های پیمان‌بستن، کنش‌های قهرمانان پس از پیمان‌بستن، چگونگی ظهور شیطان بر آنها، و درنهایت فرجام قهرمانان بررسی شد. در بحث چرایی پیمان‌بستن انسان با شیطان و انگیزه‌های آن، باید گفت که شیطان به‌سراغ افرادی همچون فاوست و ضحاک می‌رود که

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

این‌سه‌ویژگی در وجود هریک از آنهاست: کبر، حسد، و آزمندی. هردو در پی کسب قدرت بیشتر هستند. یکی، همچون فاوست، درصدد به‌دست‌آوردن دانش بیشتر است؛ به‌طوری‌که افزون‌خواهی‌اش او را به ورطهٔ کیمیاگری و جادو می‌کشاند و یکی، چون ضحاک، در پی به‌دست‌آوردن قدرت پادشاهی بر همه‌چیز و همه‌کس و، به‌تعبیر فردوسی، حتی بر دیو و دد و مرغ و ماهی است. عملکرد فاوست و ضحاک پس از این پیمان به‌گونه‌ای شبیه یکدیگر است. هردو به قتل و تجاوز آلوده می‌شوند؛ بنابراین، در هردو روایت کنش شخصیت‌ها، پس از پیمان‌بستن با شیطان، مبادرت به قتل و تجاوز است.

چگونگی ظهور شیطان بر این شخصیت‌ها متفاوت است. در فاوست، شیطان نخست به‌شکل سگی سیاه درمی‌آید و سپس در هیئت اسب آبی از پشت بخاری ظاهر می‌شود و بار آخر به هیئت سالکان دانشجو بر فاوست ظاهر می‌شود. در داستان ضحاک، ابلیس نخست به‌شکل مردی نیک‌خواه ظاهر می‌شود و سپس به‌هیئت خوالی‌گر یا همان آشپز و بار سوم به‌شکل پزشک بر او ظهور می‌کند.

اما، فرجام شخصیت‌ها در دو روایت متفاوت است. در روایت گوته از *فاوست*، درنهایت، نیروی عشق و سعی و کوشش به داد فاوست می‌رسد و او با شفاعت روح مارگارته مشمول آمرزش الهی می‌شود، شیطان به هدف خود نمی‌رسد و کلام نخستین خداوند دربارهٔ هدایت فاوست محقق می‌شود. البته، در روایت‌های دیگر از فاوست، این بخش مانند روایت گوته نیست. دربارهٔ فرجام کار ضحاک، یعنی زنده‌ماندن یا کشته‌شدن او، نیز روایات مختلفی وجود دارد که مشهورترین آنها روایت فردوسی در *شاهنامه* است که مطابق آن فریدون در رویارویی با او به گرز گاوروی سر ضحاک را درهم می‌کوبد، اما به فرمان سروش و با این استدلال که «مزن گفت کو را نیامد زمان»، از کشتن این پادشاه بیدادگر بازمی‌ماند و باز به سفارش سروش او را در بن غاری در دماوند زنده به بند می‌کشد.

پی‌نوشت

۱. *Strange Case of Dr Jekyll and Mr Hyde* رمانی کوتاه است که نویسندهٔ اسکاتلندی به نام رابرت لوییس استیونسون (Robert Louis Balfour Stevenson) در سال ۱۸۸۶ در لندن منتشر کرده است. نیز فیلمی به کارگردانی تیلور هاکفورد (Taylor Hackford) محصول سال ۱۹۹۷.

2. The Devil's Advocate

3. Universal masterplots

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

4. Plot typology
5. Types
6. Story skeleton
7. Canonical story

۸. مشکل این اصطلاح اخیر بار یونگی آن است که به مسئلهٔ حافظهٔ جمعی اشاره دارد که در اینجا موردنظر نیست، بلکه به قدرت قصه‌هایی خاص اشاره دارد (ر.ک: ابوت، ۱۳۹۷: ۹۷-۹۸-۱۰۷-۱۰۸).

۹. «دیوان در آغاز تنها موجوداتی مینوی بوده‌اند. در گذر زمان، مینو و گیتی آنها درهم آمیخته و به عنوان موجوداتی تنومند و متمایز از انسان شناخته می‌شوند. در شاهنامه دیوان، هستی انسان‌گونه دارند اما ویژگی‌های حیوانی همانند تن پُر از موی چون گوسفند، سر چون پیل یا شیر و... نیز دارند. این ویژگی‌ها که با جادو هم در پیوند است، زمینهٔ دگرگونی هستی دیوان یعنی پیکرگردانی آنها را فراهم می‌کند. دیوان که در هستی و تن دیوی نمی‌توانند در میان مردم رفت‌وآمد کنند، رو به کالبدپذیری می‌آورند. آنها با نیروها و توانایی‌های اهریمنی و جادویی برای خود کالبد (قالب، ظاهر) انسانی فراهم کرده و با آن در میان انسان‌ها زندگی می‌کنند» (اکبری‌مفاخر، ۱۳۸۹: ۸۱).

منابع

آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸) «نکته‌هایی از روایات پایان کار ضحاک». *کاوش‌نامهٔ زبان و ادبیات فارسی*. شمارهٔ ۱۸: ۹-۴۸.

آیدنلو، سجاد (۱۳۹۷) «بکشتی، به گشنی یا به کُشتی؟ (بررسی مجدد چهاربیت بحث‌انگیز *شاهنامه* دربارهٔ ضحاک)». *نشریهٔ زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز*. سال هفتادویکم. شمارهٔ ۲۳۸: ۱-۲۶.

ابوت. اچ. پورتر (۱۳۹۷) *سواد روایت*. ترجمهٔ رؤیا پورآذر و نیما م. اشرفی. تهران: اطراف.

اکبری‌مفاخر، آرش (۱۳۸۹) «هستی‌شناسی دیوان در حماسه‌های ملی برپایهٔ *شاهنامهٔ* فردوسی». *کاوش‌نامه*. سال یازدهم. شمارهٔ ۲۱: ۶۱-۸۷.

اکبری‌مفاخر، آرش (۱۳۹۸) «ضحاک». در: *دانشنامهٔ فرهنگ مردم ایران*. جلد ششم. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۲۰۶-۲۱۲.

امیدسالار، محمود (۱۳۶۲) «ضحاک پسر مرداس یا ضحاک آدمخوار». *ایران‌نامه*. دورهٔ دوم. شمارهٔ ۶: ۳۲۸-۳۳۹.

امیدسالار، محمود (۱۳۸۰) «بکشتی یا بگشنی در *شاهنامه*، نکته‌ای در تصحیح متن». *ایران‌شناسی*. سال سیزدهم. شمارهٔ ۴۹: ۱۳۹-۱۴۴.

انصاری، محمدعلی (۱۳۹۱) «تفسیر آیات ۵۵ تا ۵۸ سورهٔ غافر». سخنرانی جلسهٔ نوزدهم تفسیر قرآن. ۱۳ آذر.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1400.29.91.5.2]
[DOI: 10.61186/jpll.29.91.7]

بلعمی، ابوعلی محمدبن‌محمد (۱۳۵۳) *تاریخ بلعمی*. تصحیح محمدتقی بهار. به‌کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: زوار.

پراپ، ولادیمیر (۱۳۶۸) *ریخت‌شناسی قصه‌های پریان*. ترجمهٔ فریدون بدره‌ای. تهران: توس.

تقوی، محمد (۱۳۸۹) «از کعبه تا روم (بررسی تطبیقی داستان شیخ صنعان و فاوست گوته)». *پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*. سال چهل‌وششم. دورهٔ جدید. شمارهٔ ۲ (پیاپی ۶): ۱-۲۸.

خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۸۹) *یادداشت‌های شاهنامه*. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

رحیمی، سیدمهدی، و نعمت‌الـله پناهی (۱۳۸۶) «پیمان و پیمان‌داری در *شاهنامهٔ* فردوسی». *نامهٔ پارسی*. سال دوازدهم. شمارهٔ ۱و۲: ۵۷-۷۲.

شجری، رضا (۱۳۸۲) «تحلیل و بررسی عنصر آز در *شاهنامه*». *پژوهش‌های ادبی*. دورهٔ اول. شمارهٔ ۱: ۶۵-۸۲.

شوالیه، ژان، و آلن گربران (۱۳۸۴) *فرهنگ نمادها*. ترجمهٔ سودابه فضایلی. تهران: جیحون.

طاووسی، محمود، و محسن طبسی (۱۳۸۵) «نگاهی به داستان ضحاک ماردوش در *شاهنامهٔ* فردوسی». *مطالعات ایرانی*. دورهٔ پنجم. شمارهٔ ۱۰: ۱۶۱-۱۷۵.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶) *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی‌مطلق. جلد اول. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

گوته، یوهان ولفگانگ فون (۱۳۹۵) *فاوست*. ترجمهٔ محمود حدادی. تهران: نیلوفر.

مولایی، چنگیز (۱۳۸۹) «تحقیقات ایران‌شناسی: بررسی روایات مربوط به ضحاک و گاو برمایه در متن‌های ایرانی». *نامهٔ فرهنگستان*. سال یازدهم. شمارهٔ ۳ (پیاپی ۴۳): ۱۰۷-۱۲۸.

نیکوبخت، الهام، و همکاران (۱۳۹۹) «مقایسهٔ تطبیقی بررسی تأثیر مرگ‌آگاهی بر شخصیت‌های صاحب قدرت در نمایشنامهٔ *کالیگولا* نوشتهٔ آلبر کامو و داستان ضحاک *شاهنامه*». *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*. شمارهٔ ۲: ۲۳-۴۶.

هاچن، لیندا (۱۳۹۶) *نظریه‌ای درباب اقتباس*. مهسا خداکرمی. تهران: مرکز.

یشت‌ها (بی‌تا) تفسیر و تألیف ابراهیم پورداوود. بمبئی و ایران‌لیگ: انجمن زرتشتیان ایران.

Kermode, Frank (1979) *The Genesis of Secrecy: On the Interpretation of Narrative*. London: Harvard University Press.

Prince, Gerald (2003) *Dictionary of Narratology*. Lincoln & London: University of Nebraska Press.

Ryan, Marie-Laure (2001) *Narrative as Virtual Reality: Immersion and Interactivity in Literature and Electronic Media*. Baltimore: John Hopkins University Press.